



مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شیعہ

دست پرانوم

به کوشش

مہدی مہریرنی علی صدرایی نخعی

فہرست



پژوهشکده علوم و معارف حدیث: ۱۳۲

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ - ، گردآورنده.

میراث حدیث شیعه: دفتر پانزدهم / به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرايي خویی. - قم: دارالحدیث، ۱۳۸۵.
۵۶۴ ص. (پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ ۱۳۲)

ISBN : 964 - 493 - 206 - 4

۳۵۰۰۰ ریال

چاپ اول: ۱۳۸۵.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. حدیث شیعه - مجموعه ها. ۲. احادیث شیعه - مجموعه ها. الف. صدرايي خویی، علی، ۱۳۴۲ - ، گردآورنده

همکار. ب. عنوان.

۹ م ۹۰۶ / ۴ BP

میراث حدیث شیعہ / ۱۵

به كوشش : مهدی مهریزی و علی صدرايي خویی

تحقیق : مرکز تحقیقات دارالحدیث
امور اجرایی : مهدی سلیمانی آشتیانی
ویراستار : قاسم شیرجعفری
صفحه‌آرایی : سید علی موسوی‌کیا
ناشر : سازمان چاپ و نشر دارالحدیث
چاپ : اول، ۱۳۸۵ ش
چاپخانه : دارالحدیث
شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه
قیمت : ۳۵۰۰ تومان



قم، میدان شهدا، خیابان معلم، پلاک ۱۲۵

تلفن: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۲۳ / فاکس: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۷۱ / ص.پ. ۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۴۵

فروشگاه شماره ۲ (شهر ری، صحن کاشانی): ۰۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره ۳ (مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری،

مجتمع فرهنگی تجاری گنجینه کتاب، طبقه هم‌کف: ۰۵۱۱ ۲۲۴۰۰۶۲-۳

<http://www.hadith.net>

hadith@hadith.net

زندگانی خودنوشت ملا علی آرانی

ملاعلی آرانی (۱۲۴۴ق)

تحقیق: سید جعفر حسینی اشکوری

درآمد

دوست گرامی و محقق ارجمند حجة الاسلام والمسلمین شیخ علی صدرایی خویی در دفتر هشتم میراث حدیث شیعه شرح حال خودنوشتی از مرحوم شیخ محمد علی بن محمد حسن آرانی کاشانی مشهور به ملا علی آرانی، با نام «شرح الأحوال من البدایة إلى المآل» را به همراه اجازه ملا احمد نراقی به وی تحقیق نموده^۱، در آن جا اشاره کرده‌اند که این رساله از روی تنها نسخه ناتمامی که در یکی از کتابخانه‌های تهران نگهداری می‌شود، به چاپ رسیده‌است.

در مقدمه جناب آقای صدرایی، ضمن برشمردن تألیفات آرانی، در شماره (۲۰) اشاره شده که وی کتابی به نام عوائد الایام دارد که در آغاز آن به شرح حال خود پرداخته است. خوشبختانه به مجموعه‌ای در مرکز احیاء میراث اسلامی برخوردیم که مشتمل بر برخی از تألیفات آرانی و متفرقات دیگری است که به خط خود نگاشته و در پایان آن مجموعه فقط مقدمه کتاب عوائد را که مشتمل بر شرح حال خودنوشتش است، آورده است.

۱. میراث حدیث شیعه، دفتر هشتم، ص ۴۵۱-۴۷۶.

چنانچه اشاره شد رساله شرح الأحوال ناقص و تا وقایع سال ۱۲۲۶ قمری را داراست، و باز می‌دانیم که فوت مؤلف به سال ۱۲۴۴ بوده است، لذا شرح الأحوال حدود ۱۸ سال از زندگانی پر بار آرانی را دارا نیست، ولی در مقدمه‌ای که در آغاز عوائد نگاشته، تا وقایع رجب ۱۲۴۲ را که در آن عازم سفر حج شده، به قلم آورده و فقط دو سال از آخرین سال‌های حیاتش باقی مانده است.

همین امر، و نیز مشتمل بودن شرح حال جدید بر بسیاری از نکات تاریخی و علمی مؤلف و برخی از وقایع رخ داده در زمان حیاتش، ما را بر آن داشت که به تحقیق آن بپردازیم، تا شاید ترجمه نویسان را به کار آید.

نکته‌ای که با مطالعه این شرح حال روشن می‌شود آن است که آرانی به سال ۱۲۳۶ سفری به مشهد مقدس رضوی علیه السلام داشته و چنانچه خود می‌گوید وقایع این سفر را جداگانه به رشته تحریر درآورده است. اگر آن سفرنامه از زاویه کتاب‌خانه‌ای به درآید، می‌توان تمامی زندگانی مرحوم آرانی را به قلم خود در اختیار پژوهشگران گذاشت.

چون جناب آقای صدرایی در مقدمه خود اشاره به تألیفات مترجم له کرده، احتیاجی به تکرار آن نمی‌باشد، خصوصاً این که مؤلف در شرح حال حاضر به طور مفصل به تمامی آثار تألیفی خود و ماجرایی زندگانی‌اش اشاره کرده است؛ لذا فقط به معرفی نسخه حاضر می‌پردازیم:

نسخه حاضر جزء کتاب‌خانه مرحوم سید جلال الدین محدث ارموی بوده که به کتاب‌خانه مرکز احیاء میراث اسلامی منتقل و به شماره (۴۴۲۰) محفوظ و مشتمل بر مطالب ذیل می‌باشد:

الف: رساله التبیہات العلیه شهید ثانی که مرحوم آرانی در روز پنجشنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۲۴۲ از کتابت آن در جرفادقان (گلپایگان) فارغ شده

است « ۱ ر - ۲۵ ر ».

ب: رسالۀ جامع الخیرات فی شرح أسرار الصلوات آرانی و به خط وی که ناتمام مانده است « ۲۶ پ - ۴۶ پ ».

ج: فن دوم از کتاب المحصول سید محسن اعرجی در مدارک احکام شرعیہ « ۴۷ پ - ۷۴ پ ».

د: متفرقاتی از کتاب عوائد الایام مؤلف و به خط وی « ۷۵ ر - ۱۸۸ ر ».

هـ: رسالۀ « حجة الظن » از ابوالحسن محمد بن محمد مؤمن کاشانی که ناتمام مانده « ۱۸۹ ر - ۲۰۷ پ ».

و: رسالۀ مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة منسوب به امام صادق علیه السلام، به خط آرانی که در عصر روز جمعه ۲۴ ربیع الاول ۱۲۴۲ از کتابت آن فارغ شده است « ۲۰۸ پ - ۲۳۱ ر ».

ز: مقدمۀ کتاب عوائد الایام فی عویصات المهام که رسالۀ حاضر است « ۲۳۲ پ - ۲۴۰ پ ».

در تصحیح رسالۀ حاضر جز در اندک مواردی که برخی از مطالب خط خوردگی داشت عین عبارات مؤلف را آورده‌ایم، و در چندین مورد مختصر کلماتی را که از قلم مؤلف افتاده بود، داخل کروشه [] افزوده، در پاورقی به برخی از مصادر ارجاع داده‌ایم.

عناوینی را نیز برای دوران‌های مختلف زندگانی مؤلف انتخاب و درون کروشه [] به قلم سیاه آورده، سپس در پایان رساله، سال شمار زندگی وی را به ترتیب سنین افزوده‌ایم.

و تفصیل این واقعه را در رساله
شرح الاحوال الیه آورده ام

در او احوال را به شرح عظیم
القدر شرح احد اصحاب و صاحب
شرح زیارت جامع و در این
مقدمه در راه مکه نوشته ام
یا فیه و روح اکثر النجوش
یا علا علی بن حنینت
و سید محمد تقی قوام
لا اله الا الله
اشهد

عالم جو

و جمع بی بر از ابر سیدم کشته تیران سکان خون شکر کردند و بی بر از سیدم
اکبر و دستگیر شدند و بهین عظیم سلمانان خود را و ند عالم می بدین را در حالت
عالیه ایست گرامت فرماید و این جنگ در یوم سبت و یکم شهر صفر الحظوظین است و آنچه
و در یوم جمع شنبه نزدیک ماه ربیع الثانی از آن لایق روانه کلیان شدم از راه محلیت
مکه و در روز جمعه سبت سید این راه و اردکلیان شدم و در آنجا مشغول تدریس کوشش
شرح منظوم شدم و آنروز قانع آنی گفتم که سید عظیم ان لا سیدم هر چند در راه
سید عظیم طایفه که محمد عظیم القدر و صاحب تصنیفات کثیره و مشهور علی پیر و
مفاتیح الاحكام در اصول و اصلاح العلم و اصلاح الاله و اصلاح و غیر اینها از کتب تصنیف در قدرت
او اندک اما در الاول در بلده قزوین وفات یافت و روح کثیر القیوس علی بن حنینت
و در وقت شجره بی جمع و نیم ماه چهارم الاول از نوشتن مجله اول از شرح منظوم
که سمرت بفره جلیله شرح الدرره البهیة فی ریح شدم و این مجله تا اول در عقیقه است
و تقریباً چهارده هزار بیت است و در غره جاد در الاول شش و دویم در نوشتن سبک
مسئله به ضمیمه اکثر آن شرح بهر الصلوات خدا توفیق آید که کتب فرماید و این اول
این سبک را به جاد در البانیه هم سفر حضرت شرح بیت الله اکبر ایدم و در روز شنبه
سبت و نیم ماه مذکور انطبکی که که محمد میرت چغیرات بیرون آمد و در این شب چهارم
المحب و ارد در اسطیقه صفیان شدند و خداوند تعالی بشارت امیر را بفرموده اند

بسم الله الرحمن الرحيم وبه تقني و عليه اعتمادي

حمد بیرون از حوصله حد، خداوندی را سزاست که ماده قابلیت ادراک فیوضات، در وجود انسانی تخمیر نموده [و] راه خیر و شر و طریق نفع و ضرر، به وی الهام فرموده، تا ذخیره معاد به اطاعت حضرت رب العباد اندوخته، خود را از حسیض مادیت به اوج تجرد و اهلیت کشد. و ثنای افزون از اندازه عد، خالق را رواست که چراغ بینش و شمع دانش در نهاد آدمی برافروخت که از کوره راه شقاوت و گمراهی منحرف و به شاه راه سعادت و فرخندگی و آگاهی پی برده، به سر منزل بندگی و عبودیت رسد و مشعل زندگی ابدی و عیش سرمدی، روشن نموده، محرم اسرار قدس گردد.

و درود نامعدود، نامزد بارگاه عرش اشتباه خاتم انبیا و سرور اصفیا محمد بن عبدالله راست علیه السلام که به سعی بلیغ، ما گم گشتگان بادی ضلالت را به وادی هدایت رسانید و به صیقل نصایح دل پسند و مواعظ ارجمند، زنگ کدورت از دل های ما دل دادگان این عجزه بی وفا و فریفتگان این معشوقه نارعنا زدوده، به تهیه اسباب راه عقبا بینا گردانید.

و صلوات نامیات و تسلیمات زاکیات بر آل و اولاد او باد که مطلع انوار هدایت و مخزن اسرار امامت اند؛ ظلمات غوایت را یوح^۲ و گرداب ضلالت را کشتی نوح اند، خصوصاً صدر نشین مسند ارتضی علی مرتضی - صلوات الله و سلامه علیه وعلیهم - که اگر تابش شعله شمشیر آبدار او بر روزگار اهل کفر و نفاق نمی تابید، شاه راه دین و طریق شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله، از خس و خاشاک شرک پاک نمی گردید، فصلوات الله علیه وعلیهم ما دامت السماوات العلی و الأرضون السفلی.

۱. در نسخه: است.

۲. یوح: خورشید.

[در سبب تألیف کتاب عوائد الایام]

وبعد: چنین گوید مترصد فیوضات ربانی «محمد علی بن محمد حسن الشهیر بعلی الآرائی الکاشانی» - بلغه الله أقصى مناه وجعل آخرته خيراً من دنياه - که این حقیر سراپا تقصیر و فقیر به چنگال هوای نفس اسیر، چون در سنه ۱۲۱۵ در هزار و دویست و پانزده هجری از کربلای معلّا برگردیدم و خود را از تحصیل و استفاده مستغنی دیدم، بنای تعلیم و افاده گذاردم، و زمان فرصت خود را به شرحی که در مقدمه، سمت گزارش خواهد یافت، تقسیم نمودم. جلّ اوقات را - بعد از عبادت مجیب الدعوات - صرف مباحثه و تصنیف کتب اصولیه می‌کردم و بعض اوقات خود را صرف نوشتن جواب مسائل وارده می‌نمودم و در اوقات فرصت و بیکاری به نوشتن بعض حکایات سلف و تواریخ و سیر ملوک ماتقدم مشغول می‌بودم و در بعض اوقات به نوشتن مسائل متفرقه از نحو و اصول و تفسیر و غیر اینها اشتغال می‌داشتم. تا آن که در سنه ۱۲۲۷ - هزار و دویست و بیست و هفت - هجری دیدم که جواب مسائل فقهیه بسیار شده بود، به حدی که قابل این بود که آنها را در مجلدی ترتیب دهم، پس به شرحی که در طی مقدمه ذکر می‌شود آنها را مرتب گردانیدم بر ترتیب کتب فقهیه و آن را به «مخزن الأسرار» موسوم ساختم، و آن کتاب تقریباً بیست هزار بیت می‌شود و فوائد فقهیه بسیار در آن مندرج است.

پس در خلال این احوال غبار کدورت و ادبار بر صفحه صحیفه اهل حال خصوصاً این مبتلای هزار گونه وزر و وبال پاشید، و ناخن مصائب زمان و نوائب دوران، چهره احوال اهل علم و فضل را خراشید، به حدی که قلم دو زبان را تاب آن نه که از عهده نگارش شرح تذکره مجملی از مفصل و گزارش مختصری از مطول آن برآید.

بالضروه آن دو قسم دیگر که عبارت از مسائل متفرقه و حکایات از منة ماضیه باشد، در زاویه نسیان و خمول افکنده، عناکب فراموشی و ذهول بر آنها تنید، عروسان معانی که در کسوت الفاظ خود را آراسته، به امید دیدار خواستگار قابل هر لحظه در جلوه بودند، در پس پرده حرمان و مستوری مخفی گشتند، و آبکار افکار

که نقاب حجاب از رخسارِ چون آفتاب برگرفته در طلب مخاطب کامل بودند، در پشت زانوی محرومی نشستند، یوماً فیوماً امر صعب‌تر و زور بلا بیشتر می‌شد تا آن‌که:

بیت

به جیبِ صبر از غم چاک افتاد	نمی‌کلک از الم بر خاک افتاد
سرشک از روی کاغذ نقش خط شست	ز خونِ دیده لاله از زمین رست
عروسانِ سخن در پرده جستند	به رویِ خود در امید بستند
سوادِ کز شرف نورِ بصر بود	ورق‌هایی که دایم در نظر بود
به کنج طاق نسیان کرد منزل	ز آب دیده شد آغشته در گل

امر معاش چنان بر ساکنان اهل هر دیار تنگ گردید که قاطبهٔ ایشان از اصلاح کار و بهبودی روزگار دست طمع شستند، و به حدی روزگار کج مدار، بنیادِ لجاج و عناد نهاد که عامهٔ خلائق از وضع و شریف خصوصاً اهل فضل و کمال به هزار گونه کلال و ملال مبتلا گردیده، در امید بر روی خود بستند، و ناهنجاری به جایی انجامید که اگر في المثل انامل بی حاصل به مقتضای عادت جبلی به جمع شتات و تألیف متفرقات میل کردی بنان بیان از قبول آن ابا نمودی، و زبان حال به مضمون این مقال گشودی که: از آنچه کردی چه حاصل کردی که از آنچه من بعد کنی بهره بری؟! به چه امید زبان سخن‌گزاری گشایی و به کدام نوید زنگ کدورت از آیینۀ خاطر زدایی!؟

هر روز به این بهانه و هر شب به این فسانه می‌گذشت که ناگاه آفتاب عنایت الهی از افق سعادت نامتناهی طالع، و نور مرحمت‌خدایی از مشرق کرامت الهی ساطع گردید، و رشحاتِ سحابِ افضال حضرت واهب العطیات، گل‌های آمال و امانی در ریاض زندگانی اکابر و اصاغر شکفانید، در امر روزگار في الجملة صلاحی پدید گردید، لهذا به جمع شتات و تألیف متفرقات پرداخته و فرایند نفیسه که فواید آن به روزگار علما عاید بود، در درج این کتاب درج نموده، موسوم گردانیدم آن را به «عواید الایام في عویدات الهمام» و مرتب گردانیدم آن را بر یک مقدمه و عواید متفرقه.

اما مقدمه: پس در ذکر واردات و احوال جامع این شتات و محرر این کلمات است:

[ولادت و دوران کودکی]

بدان که ولادت حقیر در عهد حکومت و زمان سلطنت کریم خان زند در قریه «آران» که از محال کاشان است اتفاق افتاد در سنه ۱۱۷۷ - هزار و یکصد و هفتاد و هفت - هجری، و در ایام صبا در حجر تربیت و کف حمایت والد ماجد خود بودم. مرا به معلم سپرد، به تعلم قرآن و کتب مشغول شدم تا آن که در سنه ۱۱۹۲ - هزار [و صد] و نود و دو - در کاشان زلزله عظیمی شد و قریب به سه هزار نفر طعمه تیغ اجل شدند و سن حقیر در آن وقت به پانزده سال رسیده بود.

و بعد از آن به اندک زمانی کریم خان داعی حق را لیک اجابت گفت، اغتشاش عظیم به اوضاع روزگار راه یافت و راه معاش بر خلائق مسدود گردید و صرصر نا امنی، دوحه اقبال مردم را درهم نوردید و مایه توکل از دست والد حقیر رفت و امر گذران حقیر مختل النظام شد و شیرازه اوراق علم از هم پاشید [و] محافل و مجالس تعلیم از معلم و متعلم تهی ماند.

و والده ماجده حقیر - نور الله مرقدها و عطر الله محتها - مکرر مرا می فرمودند که: از ناهنجاری روزگار و ناسازی فلک دوار دغدغه به خاطرت نرسد که آن کسی که تو را به من لطف نموده، غم تو خواهد خورد و تو را مدد خواهد کرد. چون مکرر این کلمات از آن دوحه اقبال صدور می یافت، روزی از وی استفسار کردم که معنی این سخن که مکرر مانند دُر خوش آب آویزه گوش هوش من می نمایی چیست؟ و سر این سخن کدام است؟ فرمودند که: پیش از آن که نطفه تو در صدف رحم من قرار گیرد، شبی در خواب دیدم که شخصی نورانی به نزد من آمد و مرا مخاطب به خطاب مرحمت ایاب فرمود. من از جماعتی که در خدمت آن جناب بودند پرسیدم که: این مرد جلیل القدر کیست؟ گفتند: ای کور باطن! آقای خود را نمی شناسی؟! این مولای غالب علی بن ابی طالب علیه السلام است.

چون این سخن شنیدم دست امید در دامن وی زدم و شروع در عجز و الحاح کردم که: یا علی! از تو عطای کاملی می‌خواهم. آن حضرت نظر التفات به جانب من افکنده فرمود که: دامن خود را بگشای. چون دامن را گشودم، مشتی از جواهر در دامن ریخت که نور هر یک بر نور خورشید پرتو افکندی و من در خدمت آن حضرت بودم که از خواب بیدار شدم. بعد از اندک زمانی خداوند عالم تو را به من داد و به این سبب تو را علی نام کردم. و مکرر مرا دعا می‌کرد و می‌فرمود که: خداوند! این فرزند مرا کیمیا کن که دل‌های مس را طلا کند.

و وقتی هم از معلم خود شنیدم که می‌فرمود: در خواب دیدم که درخت عظیمی در خانه من سبز شد که شاخ و برگ بسیاری داشت، و آن خواب را تعبیر کردم به این که از شاگردان من کسی به درجه کمال رسد که جمعی کثیر و جمی غفیر از او منتفع شوند و اشاره به حقیر [نمودند].

و از دیگری نیز شنیدم که گفت: در خواب دیدم که درختی عظیم در خانه شما روییده و سر به اوج گردون کشیده بود و شاخه‌های بسیار و اوراق بی‌شمار داشت، و حقیر به واسطه این نویدهای سراپا امید، دل قوی می‌داشتم و تقلبات این دار فنا را سراب آب‌نما می‌پنداشتم و متوجه تحصیل علوم می‌بودم.

[ماجراهای آخرین سلاطین زند]

مجملاً آن که امر بر این نسق می‌گذشت تا این که خاتم سلطنت حکمرانی در کف کفایت علی مراد خان زند قرار گرفت و در مملکت، اندک آرامی پدید آمد. حقیر باز به درس و بحث و افاده و استفاده مشغول شدم و مقدمات را به دقت تمام خواندم، تا آن که در سنه ۱۱۹۹ - هزار و یکصد و نود و نه - هجری علی مراد خان نیز داعی حق را لبیک اجابت گفته، امر سلطنت و حکمرانی بر جعفر خان زند مسلم شد و مرحوم صباحی بیدگلی قصیده‌ای در تعزیت و تهنیت گفته که ماده تاریخش این است:

بیت

نوشت کلک صباحی ز قصر سلطانی علی مراد برون شد نشست جعفر خان

[شروع حکمرانی آقا محمد خان قاجار]

و هنوز امر سلطنت بر جعفر خان قرار نگرفته بود که از سمت استرآباد، شاه جم‌جاه ملایک سپاه، ظل حضرت آفریدگار، آقا محمد خان قاجار - اُفیض علیه شایب رحمة ربه الغفار - [سپاهی] جمع آوری نموده، بر سر دارالخلافة لشکر ظفر اثر کشید و باز اغتشاش به احوال عامه رعایا و کافه برابرا راه یافت.

[آغاز تألیف شرح عوامل ملامحسن]

و در آن اوقات حقیر شروع به نوشتن شرح عوامل ملامحسن کرده بودم و در اوقات فرصت می‌نوشتم و آن اول تصنیفات حقیر است و در آن حال امر معیشت به حدی تنگ شد که راه بیرون شدن از آن متصور نبود، بالضروره آنچه از آن شرح در حیز تحریر درآمده بود، در کنج فراموشی انداختم و عنکبوت نسیان بر آن تنید و مدتی در وطن بر این و تیره گذشت.

[سفر مؤلف و اتمام شرح عوامل]

بالآخره فرار بر قرار اختیار نمودم و رنج سفر بر راحت حضر گزیدم و مدتی در سفر به سر بردم. بعد از آن که اندک آرامی در ولایت پدید آمد، به وطن برگشتم و باز به درس و بحث و افاده و استفاده پرداختم. جمعی خواهش اتمام آن شرح نمودند و حقیر - اجابۀ لمسئولهم - اوراق متفرقه و صفحات متبدده را جمع کردم و در اتمام آن کوشیدم تا در سنه ۱۲۰۹ - هزار و دویست و نه - هجری به اتمام رسید و آن را مسَمّی نمودم به جواهر السنیه فی شرح العوامل المحسنیه^۱ و به جهت تاریخ اتمام آن این بیت، رقم‌زد کلک بیان گردید:

بیت

سُئِلْتُ عَنِ الْإِتْمَامِ قُلْتُ بِدَاهَةٍ لِتَارِيخِهِ قَدْ تَمَّ شَرْحُ عَوَامِلِي،

[تألیف کتاب معین المبتدی]

در خلال این احوال امر به اختلال می‌گذشت و ابتلا به مرتبه‌ای بود که اگر برخی از آن را شرح دهم، شنونده، آن را حمل بر کذب و افترا کند و لیکن حقیر پشت بر کوه توکل داده، بر ابتلای حضرت دوست حقیقی تحمل می‌کردم و خود را به نوشتن کتاب معین المبتدی که در نحو نوشته‌ام مشغول نمودم و آن را به التماس جمعی از متعلمین به زبان فارسی نوشتم و در سنه ۱۲۱۳ - هزار و دویست و سیزده - آن کتاب سمت اتمام پذیرفت.

[سفر به عتبات عالیات]

و در این اوقات در خدمت فضلاء کاشان مثل محقق نراقی و غیره به مباحثه فقه و اصول مشغول می‌بودم، تا در سنه ۱۲۱۴ - هزار و دویست و چهارده - مصمم سفر خیر اثر عتبات عالیات شدم و به کربلا رفتم و در خدمت سید المحققین و سند المدققین عمدة العلماء و زبدة الفضلاء جامع الأصول و الفروع آقا سید علی علیه السلام بنا به مباحثه فقه و اصول و حدیث گذاشتم و رجال را در طی مباحثه تهذیب الأخبار می‌دیدم، و گاهی هم به مجمع درس و افاده عمدة المتبحرین حبر معتمد آقا سید محمد حاضر می‌شدم.

[تألیف رساله قالة الشبهة]

و آن دو بزرگوار عالی مقدار، شفقت و مرحمت بسیاری نسبت به این ذره بی‌مقدار معمول می‌داشتند و رساله قالة الشبهة را که به خصوص مسئله تنجیس متنجس نوشته‌ام، به امر آن بزرگوار نوشتم و آن رساله را در کتاب نجاسات از کتب مخزن الأسرار درج کرده‌ام. و نزاع در آن رساله با مرحوم ملا محسن کاشی است که وی متنجس را منجس نمی‌داند. و بعد از اتمام آن رساله آن را به نظر فیض منظر سید بزرگوار رساندم و تحسین بسیاری فرمودند.

[آغاز تألیف کتاب ینابیع الأصول]

و در آن وقت که در آن مکان شریف بودم بنا به نوشتن کتاب ینابیع الأصول^۱ گذاشتم و آن شرحی است بر عین الأصول، و بعد از نوشتن قدری، چون تمام شدن آن مقدر نبود، به عهده تعویق افتاد و به اتمام نرسید.

[تألیف رسالة العجالة الحاثریة]

القصة در آن عالی مکان به تحصیل مشغول می بودم و در آن جا رسالة عجالة الحاثریة^۲ را نیز نوشتم و مناط کلام در آن رساله بیان فرق میان مشترک و مرتجل و منقول و حقیقت و مجاز است و آن رساله تقریباً ششصد بیت می شود و عبارات علمای اصول و تحقیقات کامل در آن رساله مندرج است و آن رساله در مجلد علی حده که در آن جمع رسائل کرده ام مندرج است.

[فراغت از تحصیل]

در سنة ۱۲۱۶ - هزار و دویست و شانزده - چنان دانستم که فارغ التحصیل شده ام و خود را بر فضیلتی عصر عرض کردم، همه حقیر را بر این اعتقاد تصدیق نمودند.

[تألیف الفوائد الصادقیة]

و در یوم عید غدیر این سال شروع کردم در تصنیف کتاب فوائد الصادقیة^۳ که در منطق نوشته ام و با وجود کثرت اشتغال و وفور ابتلا، در اوقات متفرقه آن را می نوشتم و مدت تصنیفش سه ماه و بیست و نه روز کشید و عدد این کلمه به حذف بای جاژه، مطابق تاریخ شروع آن شد: «شرعت فی الفوائد بکذ»، و عدد این کلمه نیز موافق تاریخ اتمامش شد: «قد أتممت الفوائد بمحن»، و این از اتفاقات حسنه است.

۱. الذریعة، ج ۲۵، ص ۲۸۷.

۲. الذریعة، ج ۱۵، ص ۲۲۱.

۳. الذریعة، ج ۱۶، ص ۳۴۴.

[ماجرای حمله و هابیون به کربلا]

و از واقعات این سال این بود که در روز عید غدیر آن طائفه باغیه طایفه و هابیه که امیر و سردار ایشان سعود نام سعود ولد عبدالعزیز و هابی بود که در نجد و در عتبه سمت سروری و حکمرانی داشت بر سر کربلای معلی لشکر کشید و بعضی محلات آن بلد مبارک را مسخر نمود و قتل عامی کرد و داغ شهادت سید الشهدا (علیه السلام) تازه شد و بسیاری از سادات عظام و فضلالی ذوی العز و الاحترام و طلاب علوم ائمه اطهار (علیهم السلام) را طعمه شمشیر ظلم و ستم نمودند و کتب علمیه بسیاری را در عرضه تلف در آوردند، و بر سر سرای سید المحققین استادنا آقا سید علی ریختند و مبالغی از امانت های مردم که در آن جا بود به تاراج بردند و فاضل کامل ربانی ملا عبدالصمد همدانی را شهید کردند، و وی مردی فاضل و متبع بود و شرحی بر شرایع نوشته است و جمع اخبار و عبارات علمای اخیر بر وجه استقصا کرده است و آن کتاب، بسیار عزیز الوجود است.

[مسافرت مؤلف به نراق]

و در فصل تابستان سنه ۱۲۱۷ - هزار و دویست و هفده - که هوای آران که مسقط رأس حقیر است، بسیار گرم شد، عزم مسافرت به قریه نراق - که بیلاق است - بر خود جزم کردم و به آن جا رفتم، و در آن جا به خدمت «أعلم العلماء و أفخم الفضلاء الموفق بتوفیق الله الباقي أحمد بن محمد مهدي النراقي» مشرف شدم و از ادراک صحبت آن بزرگوار فتوحات بسیار و فیوضات بی شمار از برای حقیر حاصل گردید.

[آغاز نگارش المقاصد المهمة]

و در این سال در قریه نراق ابتدا به نوشتن کتاب مقاصد المهمة^۱ که در اصول است نمودم و در آن مدت که در آن جا بودم در طی مباحثه معالم الأصول، آن کتاب را می نوشتم و چون هوا میل به سردی کرد، از آن جا به کاشان مراجعت کردم.

[تألیف فصل الخطاب]

و در آن جا جمعی از احباب طلاب خواهش نمودند که کتاب قوانین المحکمة را که از مؤلفات عالم عامل فاضل کامل مولانا میرزا ابوالقاسم جیلانی رحمته الله است، از برای ایشان مباحثه کنم. حقیر هم راضی شدم و در طی مباحثه آن، کتاب مقاصد را می نوشتم و در مطالب آن بسیار اوقات شبهات بلکه ناخوشی مشاهده می کردم و کسی که از عهده جل آنها برآید نمی دیدم، بالضروره عریضه ای به خدمت آن بزرگوار نوشتم و بعضی اباحت و اشکالات خود را در آن درج کردم و به خدمتش ارسال داشتم. آن بزرگوار به انامل فیض شمایل خود آن اشکالات را جواب نوشتند و حقیر در جواب ها تأمل کامل نمودم، بعضی از آنها که به نظر قاصر ناتمام می نمود رد کردم. بعد از نوشتن رد بر تمام جواب ها صورت عریضه را با صور جواب ها و رد بر آنها را در رساله ای ضبط کردم و آن را مسما به فصل الخطاب^۱ کردم، و آن رساله محتوی بر تحقیقات عزیزه است و آن رساله نیز در طی مجلد رسائل ایراد می شود.

[اجازة ملا احمد نراقی به مؤلف]

و چون اکثر مقاصد را در طی مباحثه قوانین نوشتم، در اکثر مباحث متعرض مناقشات وارده بر قوانین شده و در ماه ذی قعدة الحرام، محقق نراقی - ادام الله ظلاله - اجازه معننه به قلم مرحمت شیم خود از برای حقیر نوشت و صورت اجازه مذکوره در طی مجلد رسائل سمت ایراد می یابد.

و از وقایع این سال این بود که در روز سه شنبه بیست و دویم ماه جمادی الاولی در وقت قیلوله در یکی از حجرات مدرسه در خواب دیدم که ادریس پیغمبر - علی نبینا و صلی الله علیه و آله - از آسمان بر من نازل شد و در نزد من نشست و با من مشغول صحبت شد. چون مدتی از زمان صحبت گذشت، خواست که به آسمان مراجعت نماید، حقیر مانع شدم و از خداوند عالم درخواست که اختیار این امر را به من واگذارد، و در آن حال ملهم شدم که جناب رب الارباب اختیار این امر را به حقیر وا گذاشت. در خلال

این احوال از خواب بیدار شدم.

[سفر دوباره مؤلف به نراق و کربلا]

و در فصل تابستان سنه ۱۲۱۸ - هزار و دویست و هیجده - که باز هوا گرم شد، مصمم سفر نراق شدم و در آن جا باز به نوشتن کتاب مقاصد مشغول بودم. در خلال این احوال قافله کربلای معلّا از آران - که مسقط رأس حقیر است - وارد نراق شدند و حقیر را تکلیف رفتن به کربلا کردند. به همراهی ایشان به کربلا مشرف شدم و در آن سفر نیز به خدمت سید المحققین امیر سید علی علیه السلام رسیدم و از برکات انفاس کثیر البرکات وی استفاده علوم شرعیه نمودم.

[سفر مؤلف به گلپایگان]

و بعد از مراجعت از آن سفر خیر اثر باز مدتی در آران - که مسقط رأس حقیر است - به سر می بردم که در آن خلال جمعی از اهل گلپایگان به آن جا آمدند و حقیر را به هجرت به آن ولایت دعوت کردند. حقیر هم به بعض تقریبات، مصمم هجرت به آن ولایت شدم و در یوم چهارشنبه چهاردهم ماه رجب المرجب سنه ۱۲۱۹ - هزار و دویست و نوزده - از آران، تنها و بی رفیق به رفاقت قائد تقدیر روانه آن صوب شدم. و در یوم شنبه هفدهم ماه مذکور وارد قریه کنجدجان - که از قرای گلپایگان است - شدم و اهل آن قریه به التماس، حقیر را در آن جا نگاه داشتند و حقیر هم در آن جا مانندم و جمعی از طلاب در آن جا به مباحثه مشغول شدند و حقیر در آن جا نیز مشغول نوشتن مقاصد بودم و در اوقات فرصت آن را می نوشتم.

[بازگشت وی به آران و تألیف رساله تبصرة العاقد]

و در شوال آن سال به بعض تقریبات روانه وطن اصلی خود شدم و باز بنای افاده گذاشتم و در محرم الحرام سنه ۱۲۲۰ - هزار و دویست و بیست - رساله تبصرة العاقد را به التماس بعض برادران ایمانی نوشتم و آن رساله در طی کتاب نکاح مخزن الأسرار ایراد یافته است.

[بازگشت دوباره مؤلف به گلپایگان]

و در همین سال باز به التماس اهل قریه کنج‌دجان مصمم سفر آن قریه شدم و در آن جا قسم اول از دو قسم مقاصد المهمة را تمام کردم و در سحر شب چهارشنبه دوم شهر شعبان المعظم این سال به اتمام رسید و عدد ابیات آن تقریباً بیست و [یک] هزار بیت می‌شود و این کلمه به زیادتى اول اعداد به سوى آن موافق تاریخ اتمام آن اتفاق افتاد: «کمل القسم الأول من المقاصد المهمة»، و مدت تصنیفش چهار سال کشید.

[تألیف مناهل الشوارد]

چون از نوشتن این قسم فارغ شدم، یأس^۱ تمام از نوشتن قسم دوم آن داشتم، لهذا شروع در آن نمی‌کردم. جمعی از طلاب که در نزد حقیر به استفاده اشتغال داشتند درخواست کردند که آن کتاب را تلخیص کنم. اجابۀ لمسئولهم در اوائل سنۀ ۱۲۲۲ - هزار و دویست و بیست و دو - شروع در تلخیص آن کردم و در اوقات متفرقه و آنات متشتته آن را می‌نوشتم. تا مدت دو سال به تصنیف آن مشغول بودم و در ظهر یوم پنجشنبه اول شهر جمادی الاولی سنۀ ۱۲۲۴ - هزار و دویست و بیست و چهار - به اتمام رسید؛ آن را به مناهل الشوارد فی تلخیص المقاصد^۲ مسمی کردم و عدد ابیات آن تقریباً هفت هزار و یکصد و چهل بیت می‌شود و این کلمه به حذف بای جاره موافق تاریخ اتمام آن اتفاق افتاد: قدتم مناهل الشوارد بجهد.

و از امور اتفاقیۀ این سال این بود که شبی از شب‌ها در عالم رؤیا دیدم که جماعتی از عظمای آثار جلالت و بزرگی از ناصیۀ احوال ایشان ظاهر و پیدا بود، از در سرای حقیر می‌گذشتند. حقیر در جلو ایشان افتادم و در رکاب جلالت انتساب ایشان می‌دویدم. در آن حال ملهم شدم که ایشان ائمة طاهرین - صلوات الله علیهم أجمعین - اند و به جهاد می‌روند و حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان (علیه السلام) در پیش همه بر اسبی باد رفتار سوار بود. حقیر به جد و جهد تمام خود را به خدمت آن حضرت رساندم

۱. در نسخه: مأیوس.

۲. الذریعة، ج ۲۱، ص ۳۸۵، و ج ۲۲، ص ۳۵۴.

و سعی داشتیم که بلکه به ثواب جهاد فائز گردیم. آن حضرت نظر التفات به جانب من افکنده فرمودند که: برگرد و بر آن اسب سوار شو. حقیر برگشتم و بر اسبی که آن حضرت نشان دادند سوار شدم و به همراه ایشان سواره می‌رفتم که بیدار شدم.

[تألیف الدرۃ البهیة والبهجة المرضیة]

و در خلال نوشتن مناهل بعضی از طلاب محرک، این بی‌بضاعت شدند که مطالب اصولیه‌ای که در مناهل الشوارد درج کرده‌ام و تفصیل آنها در مقاصد المهمة مندرج است، به نظم بیان کنم تا ضبط آنها اسهل باشد. إسعافاً لمأمله به نظم آن شروع کردم و نظم آن را در بحر رجز ادا کردم تا در چاشتگاه یوم جمعه دوم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۲۶ - هزار و دویست و بیست و شش - به اتمام رسید و آن را مسمی به درۃ بهیه و بهجة مرضیه^۱ نمودم و آن رساله هم در طی کتاب رسائل ذکر می‌شود.

[تألیف کتاب الخلاصة الحسنية]

و در اول ذی حجة الحرام این سال کتابی در نحو به عربی نوشتم به روش عوامل ملاحسن و آن را به خلاصة الحسنية مسمی نمودم و مدت تصنیفش يك ماه کشید، در اول ذی حجة الحرام در آن شروع نمودم و در آخر ماه به اتمام رسید.

[تألیف کتاب معادن المسائل الشرعية ومنبع الأحكام الشرعية]

و در این اوقات خواستم کتابی در فقه بنویسم غیر از مخزن الأسرار، ولیکن به علت قلت اسباب در عهده تعویق بود، تا این که فی الجمله اسباب فقه تحصیل کردم و دو کتاب در فقه شروع کردم: یکی مسمی به معادن المسائل الشرعية فی استنباط الأحكام الإلهية و این کتاب، طولانی است؛ دوم کتابی مختصر با استدلال بر وجه ایجاز و آن را مسمی گردانیدم به منبع الأحكام الشرعية فی فقه الإمامية.

چون قدری از آنها را نوشتم بخت و آرون و طالع زیون مساعدت نکرد و آنها در عهده تعویق ماندند و هنوز در عهده تعویق‌اند، و در این ازمنه متطاولة به صاحب

همتی بر نخوردم که قرْبَةً إلى الله و طلباً لمرضاته در تهیه اسباب علم کما ینبغی سعی نموده، حقیر را محرک شود که این کتب به اتمام رسند؛ مگر ز لطف دری کردگار بگشاید.

[تولیت مدرسه علمیه گلپایگان]

و در سنه ۱۲۲۷ - هزار و دویست و بیست و هفت - عالی جاه رفیع جایگاه مقرب الخاقان عباس خان گلپایگانی در اصل بلده مدرسه‌ای بنا نمود و در سنه ۱۲۲۹ - هزار و دویست و بیست و نه - به اتمام رسید و از حقیر خواهش نمود که متوجه امر مدرسه شوم، حقیر هم قبول این معنی کردم و در اوایل شهر محرم الحرام ۱۲۲۹ - هزار و دویست و بیست و نه - امر مدرسه انجामी گرفته خان معظم الیه مدرسه را بر طلاب علوم دینیہ وقف نمود و تولیت آن را به حقیر مفوض نمود مادام الحیاء و بعد بر اولاد حقیر نسلأ بعد نسل و عقبأ بعد عقب و موقوفاتی هم از برای مدرسه مقرر فرمود و تولیت آن را نیز به حقیر و اولاد حقیر مفوض فرمود.

[ادامه تالیفات «العمدة الإلهية» و «المقاصد المهمة»]

و در سنه ۱۲۳۱ - هزار دویست و سی و یک - هجری شروع کردم در اتمام شرحی که سابق بر آن بر زنده نوشته بودم، و آن شرح شریفی است و آن را مسمی کردم به عمدة الإلهية في شرح الزبدة البهائية^۱ و در خلال این احوال هنوز آن شرح به اتمام نارسیده - به تقریباتی چند که ذکر آنها مقصود نیست - شروع در نوشتن جلد اول از قسم دوم مقاصد المهمة کردم و در احوال متفرقه به خون دل می نوشتم، تا به حال هم به اتمام نرسیده است. خدا توفیق اتمام کرامت فرماید.

[وقایع اتفاقیة سال ۱۲۳۱]

و از وقایع سنه ۱۲۳۱ - هزار و دویست و سی و یک - هجری این بود که در یوم یکشنبه بیست و دوم شهر محرم الحرام استاد ما سید المحققین العالم الربانی امیر سید علی طباطبائی، داعی حق را لبیک اجابت گفته، به جوار رحمت ایزدی پیوست - عطر

الله مضجعه اللطیف - و در عصر یوم پنجشنبه سلخ ربیع الأول، عالم عامل محقق ربانی میرزا ابوالقاسم جیلانی از دار فانی به دار باقی ارتحال نمود - رُوح الله روحه الشریف - و داغ فراق این دو عالم وحید و دو محقق فرید بر دل روزگار باقی ماند.

و در این سال نرخ‌ها بسیار گران و آب‌ها بسیار کم شد و بندگان خدا به تعب گرسنگی و مشقت بی‌برگی گرفتار و اندک اندک قحطی عظیم روی داد و اوضاع روزگار بر هم پاشید و حقیر باز با ناهنجاری امور معیشت به نوشتن قسم ثانی مقاصد المهمة اشتغال داشتم.

و در شب چهارشنبه بیستم شهر ربیع الاول سنة ۱۲۳۳ - هزار و دویست و سی و سه - در حوالی سحر در خواب دیدم که اعلم العلما امیر سید علی مذکور بر حقیر داخل شد و در نزد من نشست، بعد از صحبت مرا ترغیب می‌نمود به این که متوجه امور شرعی بندگان خدا باش و از این خدمت که از جانب آقای حقیقی به تو محول شده است پهلوی خالی مکن. در آن حال از خواب بیدار شدم و از آن وقت در طی تألیفات خود از آن مرحوم به «شیخنا» تعبیر می‌کنم.

[سفر ناتمام مؤلف به مشهد رضوی و ماندگاری وی در اصفهان]

و در یوم بیست و دویم شهر محرم الحرام سنة ۱۲۳۴ - هزار و دویست و سی و چهار - اراده سفر خیر اثر مشهد مقدس رضوی - علی مشرفها آلاف سلام الله الوفی - نمودم. از گلپایگان به این عزم به اصفهان رفتم و در اصفهان زمستان مرا فرو گرفت و هوا بسیار سرد شد به حدی که این قالب ضعیف طاقت تحمل مشقت سفر نیاورد، لهذا مدت چهار ماه تمام در آن جا رحل اقامت افکندم و به خدمت سادات عظام و علمای ذوی العز و الاحترام رسیدم.

[تألیف رساله تحفة الأخبار]

و به التماس بعض احبہ کرام شروع در نوشتن رساله تحفة الأخبار فی الرد علی من توهم أن الحجة منحصرة فی الأخبار^۱ نمودم و آن رساله در حجیت مظنه است. خداوند علیم

توفیق کرامت فرماید که آن رساله مقبول طباع اولی الالباب گردد، و در ماه جمادی الاولی این سال شروع در نوشتن آن رساله کردم.

[بازگشت به گلپایگان]

و چون لشکر دی به وصول سلطان انجم به تختگاه حمل روی در انهزام نهاد و سفر ممکن بود، به بعض جهات، رفتن به مشهد ممکن نشد. از آن جا به گلپایگان معاودت کردم و در یوم جمعه پنجم شهر جمادی الثانی وارد گلپایگان شدم و در آن جا باز به مباحثه علوم دینی از فقه و اصول و غیره مشغول بودم و در ضمن آن بعض اوقات به نوشتن مطلع الاثوار اشتغال می نموده و بعض اوقات به نوشتن عوائد الایام می پرداختم.

[شروع در تألیف تلخیص العمدة]

تا آن که در محرم سنه ۱۲۳۵ - هزار و دویست و سی و پنج - بعض طلاب بنا به خواندن زبدة اصول گذاشتند، و حقیر تحقیقاتی که در شرحی که بر آن نوشته بودم مذکور بود می گفتم. بعض ایشان الحاح بر این می کردند که آن شرح را تلخیص نمایم تا نوشتن آن آسان تر باشد و حقیر در آن مضایقه می کردم، تا آن که الحاحشان از حد گذشت و اقتراحشان به انتها رسید، قبول این امر کردم و در شب دوشنبه هفدهم ماه صفر المظفر این سال در حوالی سحر شروع در تلخیص آن نموده آن را مسما نمودم به تلخیص العمدة فی شرح الزیدة و آن شرحی است مختصر مفید، و مظنه آن است که شرحی به این انضباط با وجود اختصار بر زبده نوشته نشده باشد.

[تألیف رساله مصالحة زوج با زوجه در عدة رجعیه]

و در ماه شعبان این سال رساله ای به خصوص صحت مصالحة زوج حق الرجوع خود را در عدة رجعیه با زوجه خود نوشتم و آن رساله خوبی است و در این مسئله و متفرعات آن تمام است و آن رساله در روز چهارشنبه هفدهم ماه رمضان المبارک سمت اختتام

پذیرفت.

[تألیف رسالة میزان الأعمال]

و در ماه شوال این سال بنا بر الحاح جمعی از متدینین رساله‌ای به زبان فارسی در مسائل صلاة نوشتیم و آن را مسمی گردانیدم به میزان الأعمال، و آن رساله در یوم یکشنبه هفدهم ماه ذی قعدة الحرام این سال سمت اختتام یافت. امیدوارم که از نظر اهل غمز مصون و محفوظ ماند؛ آمین یا رب العالمین.

[سفر به مشهد مقدس رضوی]

و در ماه ذی حجة الحرام این سال باز ارادة سفر خیریت اثر مشهد مقدس رضوی - علی ساکنها السلام - را بر خود جزم نمودم و در یوم پنجشنبه بیست و هفتم ماه در قریه گوگرد نقل مکان نموده، از آن جا روانه مقصد شدم و در شب اول ماه محرم الحرام سنه ۱۲۳۶ - هزار و دویست و سی و شش - هجری از وزرنه - که آخرین قرای گلیایگان است - رخت همت بر اسب توکل بار کرده روانه مشهد مقدس شدم، و کیفیت رفتن و طی منازل آن سفر و امور اتفاقیه آن راه پر خوف و خطر را در رساله علی حده نوشته‌ام و طول آن سفر مدت سه ماه کشید و در یوم یکشنبه دوم ماه ربیع الثانی وارد دار الفخر گلیایگان شدم.

[پایان تألیف جلد اول از قسم دوم المقاصد المهمة]

چون از زحمت راه قدری آسودگی حاصل آمد شروع به اتمام جلد اول از قسم دوم مقاصد المهمة نمودم، تا در صبحگاه یوم چهارشنبه دوازدهم شهر جمادی الاولی این سال آن جلد به اتمام رسید و عدد ابیات آن تقریباً بیست و پنج هزار بیت می‌شود.

[پایان تألیف رسالة تحفة الأخیار]

و بعد از فراغ از اتمام آن شروع در اتمام رسالة تحفة الأخیار نمودم، در حالی که عساکر هموم بر من زور آور شده و امواج بلایا و محن بر من احاطه کرده بود و آن رابه خون دل نوشتم، تا در وقت صبح یوم چهارشنبه نهم ماه جمادی الثانی این سال آن

رساله سمت اختتام یافت.

پس شروع کردم در نوشتن و اتمام دو شرح کبیر و صغیر بر زبده که شروع در آنها کرده بودم. امیدوارم که حضرت موفق معین، توفیق اتمام آنها [را] کرامت فرماید. و در شب پنجشنبه بیست و پنجم ماه جمادی الثانیة این سال در خواب دیدم که خداوند عالم مقرر فرموده است که قیامت بر پا شود و مردم همه از مال و اولاد دست شسته و نشسته بودند و انتظار دمیدن صور داشتند، در این اثنا از خواب بیدار شدم. و در شب دیگر که شب جمعه بیست و ششم شهر جمادی الثانیة باشد، در وقت سحر در خواب دیدم که در خدمت یکی از ائمه علیهم السلام بودم و ظن غالبم آن است که حضرت صادق علیه السلام بود و با آن حضرت صحبت می داشتم. حضرت سخنی فرمودند و چنان می پنداشتند که حضار، آن سخن را از وی قبول ندارند. من عرض کردم که: فدای تو شوم! ما تو را به امامت شناخته ایم و تو را امام زمان می دانیم؛ باور نداشتن سخن شما بی وجه است. از این کلام، حضرت را سُروَر و بشاشتی روی داد، پس بیدار شدم.

[تألیف کتاب حرز الداعی و نجاج الساعی]

و در خلال این احوال مشغول شدم به نوشتن کتابی در دعا که مسماً است به حرز الداعی و نجاج الساعی، و آن کتاب را با هزار محنت می نوشتم، تا این که در یوم جمعة دوم شهر ذی حجة الحرام این سال، آن کتاب سمت اختتام یافت. امید که نفع آن به عامه خلایق عاید گردد؛ إِنَّهُ وَلِيّ الْخَيْرِ.

[ادامة تألیف العمدة الإلهیة، و اتمام جلد دوم از قسم ثانی المقاصد المهمة]

و بعد از فراغ از اتمام آن باز به نوشتن عمدة الإلهیة - که شرح کبیر زبده است - مشغول شدم و آن را نوشتم تا به اول مبحث اجتهاد و تقلید. در آن حال فکر کردم که جلد ثانی از قسم ثانی مقاصد را ترک نموده به اتمام دو شرح پردازم؛ بعد از اتمام آنها اگر حیات باقی باشد، جلد دویم از قسم دویم مقاصد را به اتمام رسانم. در این فکر بودم که سروس غیبی این ندا به گوش هوشم رسانید که «حیف است از این که کتابی که

به این همه زحمات به این ترتیب غریب نوشته شده باشد، به اتمام نرسد. لهذا متردد شدم [و] بنا بر استخاره گذاشتم. آن عزم که داشتم بد آمد، لهذا عزم نوشتن جلد ثانی از قسم ثانی مقاصد را بر خود جزم کردم و در شب سه شنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۳۷ - هزار و دویست و سی و هفت - در وقت سحر شروع کردم در نوشتن آن جلد. امید از کرم عمیم خداوند عظیم، آن است که توفیق اتمام کرامت فرماید.

[وقایع اتفاقیه سال ۱۲۳۷]

و در طی این سال وقایع عجیبه بسیار اتفاق افتاد. از آن جمله در غروب آفتاب روز یکشنبه ششم شعبان این سال باران و تگرگ عظیمی در اطراف کرمانشاهان بارید و سیلاب عظیمی برخاست و داخل شهر جدید شد و خانه‌ها [بی را] که در سر راه بود خراب کرد، پس داخل شهر قدیم شد و آنچه خانه که در راه آب سیل اتفاق افتاد، برداشته برد، با اثاث البیت و اموال و حیوانات و غیرها. از ثقه‌ای شنیدم که هزار و ششصد خانه را خراب کرد و کتب علمای آن سرزمین به سیلاب این حادثه ضایع شد. و شنیدم که در یک خانه دو هزار تومان تقریباً از حیوانات مثل اسب و استر و غیرها به گرداب این حادثه شدند، و بر این، قیاس می‌توان کرد.

و در قرب آن، بادی در سمت یزد وزید و ریگ روان را بر سر چند پارچه ده ریخت، به نوعی که مجموع اهل آن دهات در زیر ریگ ماندند، از انسان و حیوانات و اموال و غیر اینها، به نوعی که کسی اثری از آنها ندید.

و در ماه ذی قعدة جمعی از طایفه بختیاری بر سر دهی از دهات فریدن - که از توابع اصفهان است - رفتند. اهل آن ده که قریب به صد نفر یا بیشتر بودند، پناه به برجی که داشتند بردند و اسباب و فروش و ظروف و باروط (باروت) و خیک‌های روغن و غیر اینها را نیز به آن برج بردند و آن برج سه مرتبه بود، هر سه مرتبه چوب پوش، و یکی از آن طایفه بختیاری بته هیزم خشکی روشن نموده، از شکاف در آن برج در میان برج انداخت. آتش بر فروش و باروط و خیک‌های روغن افتاد [و] همه به یکبار روشن شدند. مرتبه اول برج روشن شد [و] آتش به مرتبه بالا سرایت کرده،

مرتبه بالا نیز روشن شد. آتش از آن مرتبه نیز تجاوز نموده، به مرتبه سیم رسید [و] آن مرتبه نیز روشن شد. القصه جمیع آنچه در آن برج بود و آن اشخاص همه سوختند و زنان حامله با اطفالی که در رحم آنها بود، همه سوختند و احدی از آنها جان نبرد. و در وقت غروب آفتاب یوم چهارشنبه شانزدهم ذی حجه تگرگ بسیاری بارید در بلده گلپایگان در ظرف نیم ساعت تقریباً بلکه کمتر، به نحوی که مجموع محصولات باغات و محصولات صیفی از قبیل فالیز از خربزه و هندوانه و کرچک و پنبه و تنباکو و امثال اینها را ضایع نمود. از بعضی شنیدم که در صحرا تگرگ به قدر تخم مرغی بارید و قریب به دو هزار تومان ضرر به رعایای آن بلده رسید.

و از ماه محرم تا ماه ذی حجه و محرم سنه ۱۲۳۸ - هزار و دوست و سی و هشت - هجری و بایی در اطراف ایران از فارس و اصفهان و کاشان و طهران و کرمانشاهان و کزاز و امثال این شهرها پیدا شد که جمع عظیمی از زن و مرد هلاک شدند، و از ثقه‌ای شنیدم که این وبا در مکه و مدینه و بحرین و بصره نیز واقع شد و جمع کثیری از سکنه آن ولایات نیز به هلاکت افتادند، بر این تفصیل که در اطراف مکه و طائف و مدینه طیه هفتاد هزار نفر هلاک شدند. از سید ثقه‌ای شنیدم که در بحرین دوازده هزار نفر به هلاکت افتادند، و همان سید نقل کرد که در بحرین شیخ احمد آل عصفور - که از فضلا و مقدسین آن سرزمین بود - با جمعی کثیر و جمعی غیر از اهالی آن ولا از بحرین بیرون رفتند به صحرا به خصوص نماز حاجت، چون سر به سجده گذاشتند قابض ارواح روح همه را قبض نمود و احدی از آنها سر از سجده برنداشت.

و از قطیف هزار نفر هلاک شدند، و از احصاء (احساء) هزار نفر، و از بندر بوشهر دو هزار و پانصد نفر، و از دالکی عرب و عجم هزار نفر، و از کازرون هزار نفر، و از شیراز و توابع آن هفت هزار و پانصد نفر، و از پراکان دو هزار و پانصد نفر، و از یزد جمع کثیری که عدد آنها معلوم نیست، و از کاشان و توابع آن به روایتی هفت هزار و یکصد و پنجاه نفر و به روایتی نه هزار و به روایتی ده هزار و به روایتی بیست هزار نفر شربت ناگوار مرگ چشیدند، و از تبریز ده هزار، و از خوی شش هزار، و از مراغه پنج هزار، و از ارومی پنج هزار، و از اصفهان دو هزار، و از گلپایگان دوست

نفر، و از کمره دویست نفر، و از شهر سلطان آباد جدید یکصد و نود نفر، و از محلات و نیم‌ور و نراق نیز جمع کثیری به هلاکت رسیدند که عدد آنها مشخص نیست، و از دار الخلافه طهران و سمنان و خراسان زمین نیز بسیاری هلاک شدند. و ثقه‌ای حکایت کرد که به سمنان رسیدم، اهل آن جا گفتند که هزار نفر از اهل آن جا شربت ناگوار مرگ چشیده‌اند. و از ثقه‌ای دیگر شنیدم که در حوالی کاشان کسی محصولی کاشته بود، و ارث هفتمش آن را به خانه برد.

[اتمام تألیف المقاصد المهمة]

و در سحر دوشنبه دوازدهم ماه جمادی الثانیه این سال یعنی سنه ۱۲۳۸ - هزار و دویست و سی و هشت - هجری جلد سیم کتاب مقاصد المهمة را تمام کردم و به اتمام آن اصل کتاب به اتمام رسید، و اصل این کتاب مبنی بر دو قسم است: قسم اول در بیان «ماتعلق بالألفاظ» مشتمل بر یک مجلد که تقریباً بیست و پنج هزار بیت می‌شود؛ قسم دوم در بیان «ماتعلق بالأدلة الشرعية والاجتهاد والتقليد والتعادل والترجيح» مشتمل بر دو مجلد:

مجلد اول مشتمل است بر یک مقدمه در بیان «حجیت مظنه» و چهار مقصد در بیان «ادله شرعیه» و تا آخر اصل برائت از ادله عقلیه در این جلد مندرج است و عدد ابیات این جلد نیز بیست و پنج هزار بیت می‌شود. جلد دوم مشتمل است بر بحث استصحاب و قیاس از ادله عقلیه و اجتهاد و تقلید و تعارض و تعادل و ترجیح و عدد ابیاتش تقریباً بیست هزار بیت می‌شود که عدد مجموع ابیات کتاب هفتاد هزار بیت تقریباً می‌شود، و مدت تصنیفش تقریباً بیست و یک سال و دو ماه کشید.

[اتمام تألیف العمدة الإلهية في شرح الزبدة البهائية]

و در وقت طلوع صبح یوم دوشنبه بیست و سیم شهر شعبان المعظم این سال شرح کبیر بر زبده که مسمی است به العمدة الإلهية في شرح الزبدة البهائية به اتمام رسید، و عدد ابیاتش تقریباً بیست و دو هزار و ششصد بیت می‌شود و مدت تصنیفش هفت سال کشید.

[اتمام تألیف تلخیص العمدة فی شرح الزبدة]

و در عصر یوم یکشنبه چهاردهم شهر رمضان المبارک این سال شرح صغیر بر زیده که مسمی است به تلخیص العمدة فی شرح الزبدة نیز به اتمام رسید و عدد ابیاتش تقریباً هشت هزار و دویست بیت است و مدت تصنیفش سه سال و شش ماه و بیست و هشت روز کشید.

[وقایع اتفاقیة سال ۱۲۳۸]

و از وقایع این سال این بود که در عصر یوم بیست و هفتم شهر شعبان المعظم در کرمانشاهان تگرگی بارید که اکثر محصولات آن ولایت را ضایع کرد، و در عصر یوم یکشنبه بیست و یکم ماه مبارک رمضان در بلدة نهند ایوان مسجد آن بلدة خراب شد در وقتی که خلاق در آن جا مشغول تعزیه بوده و جمع کثیری به زیر هوار رفتند که به روایتی دویست نفر و به روایتی یکصد و شصت نفر به هلاکت رسیدند.

[ادامة تألیف مطلع الأنوار]

و در یوم شنبه چهارم شهر شوال المکرم این سال شروع کردم در جمع و ترتیب کتاب مطلع الأنوار^۱ که مشتمل است بر ذکر احوال پیغمبران و احوال سلاطین ایران زمین و حکایات متفرقه و عجایب مخلوقات. امیدوارم که خداوند کریم توفیق اتمام آن را کرامت فرماید.

[سفر مؤلف به اراک و سلطان آباد]

و در یوم جمعه شانزدهم شهر ذی قعدة الحرام این سال به تقریباتی چند که ذکر آنها موجب ملال و کلال شنونده می شود از دار المحنت گلپایگان عزم مسافرت الاءاء کزاز برخود جزم نموده از آن جا بیرون آمدم و در یوم سه شنبه بیست و هفتم همین ماه وارد سلطان آباد شدم، و آن شهر از بناهای جدید است و در سنه ۱۲۳۱ - هزار و دویست و سی و یک - هجری بنای آن به امر پادشاه جمجاه ملایک سپاه ظل اله

فتحعلی شاه قاجار واقع شد به طالع عقرب، و بانی آن نواب عالی جاه رفیع جایگاه بسالت اکتناه شوکت و عظمت انتباه مقرب الخاقان، یوسف خان، سپه سالار عراق بود.

[وصف سلطان آباد]

و آن شهری است به غایت مستحکم و وضع آن در نهایت خوبی است و آن شهر در قرب قریه دستجرد کزاز بنا شده است و به واسطه بنای آن، آن قریه خراب و آثار عماراتش الحال باقی است، و از آن شهر تا به کرهرود و سنجان یک فرسخ مسافت است، و آن شهر را به چهار قسم متساوی قسمت نموده‌اند و در وسط حقیقی آن چهار سویی است و در محاذی آن چهار سوی، از هر چهار جانب، چهار دروازه واقع است که از هر یک از آن دروازه‌ها که داخل آن شهر شوی به خط مستقیم به چهار سوی می‌رسی، و یک ثمن آن شهر را نواب سابق الذکور از برای خود و عمله‌جات خود مخصوص گردانیده و ارگی در نهایت استحکام و ارتفاع در آن بنا نموده است که مشتمل است بر عمارات عالی و ایابین مرتفعه، و قنواتی در سمت قبلی آن شهر احداث نموده در شهر جاری ساخته که آب آن در کوچه‌های آن شهر جاری است و هنوز آن شهر به اتمام نرسیده است و ماده تاریخ قصیده‌ای که در خصوص بنای آن عالی جاه میرزا موسی منجم فرموده‌اند این است که:

[نمود یوسف ثانی بنای مصر جدید (۱۲۳۱)]

و آن شهر قبلی است و بنای اکثر عمارات آن بر سمت قبله است و تشخیص قبله آن را میرزا موسی مذکور به اعانت اسطرلاب نموده‌اند و از وی شنیدم که انحراف قبله آن از جنوب به مغرب سی و یک درجه است.

و از جمله واردات این سال این بود که در فصل تابستان در دارالمرز رشت سنگ بسیار از آسمان بارید که کوچک آنها به قدر سه مثقال و بزرگ آنها به قدر شصت مثقال بود و سرای شیخ الاسلام آن جا را خراب کرد، و وبای شدیدی در آن جا نیز اتفاق افتاد و جمع بسیاری هلاک شدند.

و نیز از جمله غرایب این سال این بود که در سمت حلب و انطاکیه و سایر آن سرزمین زلزله شدیدی واقع شد و خرابی عظیمی به انطاکیه و حلب رسید و جمع بسیاری از اهل آن سرزمین هلاک شدند.

[بازگشت مؤلف به گلپایگان]

و در ماه ربیع الاول سنه ۱۲۳۹ - هزار و دویست و سی و نه - هجری از شهر سلطان آباد به سمت گلپایگان نهضت نمودم و باز به نوشتن کتاب مطلع الاثوار مشغول شدم.

[وقایع اتفاقیه سال ۱۲۳۹]

و از جمله وقایع سنه ۱۲۳۹ - هزار و دویست و سی و نه - هجری این بود که در بعضی شهرهای این سال - چنان که از بعضی ثقات شنیدم - در کرمانشاهان تگرگی بارید به قدر تخم مرغی و اکثر محصولات آن ولایت را نابود ساخت.

[سفر مؤلف به دار الخلافه تهران]

و یوم چهارشنبه پانزدهم شهر رجب المرجب این سال از گلپایگان به عزم سفر دار الخلافه رخت سفر بربستم و روانه دار الخلافه شدم، و در یوم دوم ماه رمضان المبارک از آن سفر مراجعت نموده وارد گلپایگان شدم و باز به نوشتن کتاب مطلع الاثوار مشغول شدم.

و از واردات این سال این بود که در شهر شوال در کازران زلزله عظیمی شد و خلق بسیاری به زیر عمارات ماندند و هلاک شدند. شنیدم از بعضی که در وقت زلزله زمین شق می شده است و خلق به زمین فرو می رفته اند. و بعد از آن در شیراز نیز زلزله عظیمی واقع شد و خلق بسیاری به هلاکت افتادند، و این واقعه به اخبار جمعی در شب جمعه بیست و پنجم شهر شوال المکرم این سال واقع شد و تا سه شب این واقعه برقرار بود و چهار بازار وکیل که در استحکام، بنایی بر آن وجه معلوم نیست که در ربیع مسکون شده باشد خراب شد و مسجد وکیل که آن هم در استحکام بالاتر از

چهار بازار بود نیز خراب شد، و روضه شاه چراغ که بنایی عالی بود خراب شد و روضه امام زاده دیگر نیز خراب شد و هفتاد نفر در زیر هوار مردند. و باز مذکور شد که در روز یکشنبه دویم محرم الحرام سنه ۱۲۴۰ دوباره در شیراز زلزله عظیمی واقع شد و خرابی بسیار به آن جا رسید.

و از وقایع این سال این بود که زمستان^۱ سخت شد و برف و بارش بسیار شد

۱. برخی از مطالب در عبارت مؤلف با تغییرات کمی در الفاظ تکرار شده است که عین عبارت وی را در پاورقی آورده‌ایم:

. بنای آن از این مصراع که از نتایج افکار بعض شعراء آن سرزمین است ظاهر می‌شود:

نمود یوسف ثانی بنای مصر جدید

و آن شهرکی است خوش وضع و عیش این است که کم آب است، و کیفیت وضع آن شهر را در مقدمه عوائد الأیام ذکر کرده‌ام.

و از غرایب وقایع این سال این بود که در رشت سنگ از آسمان بارید که کوچک آنها به قدر سه مثقال و بزرگ آنها به قدر شصت مثقال بود، و وبای غریب در آن جا نیز اتفاق افتاد.

و از وقایع این سال این بود که در سمت حلب و انطاکیه و سایر آن سرزمین زلزله عظیمی واقع شد که از اهل آن سرزمین بسیاری به هلاکت رسیدند.

و در ماه ربیع الاول سنه ۱۲۳۹ - هزار و دویست و سی و نه - از سلطان آباد روانه گلپایگان و بعد از ورود به جمع و تألیف کتاب مطلع الأنوار مشغول شدم.

و از جمله وقایع سنه ۱۲۳۹ - هزار و دویست و سی و نه - هجری این بود که در بعض شهرور این سال در کرمانشاهان نگرگی بارید به قدر تخم مرغی و ضرر کلی به محصولات آن سرزمین رسید.

و از واردات این سال این بود که در یوم چهارشنبه پانزدهم رجب المرجب این سال از گلپایگان رخت سفر به جانب دار الخلافه طهران بریستم و در آن جا به خدمت علما و فضلا رسیدم و شاه عالم پناه فتحعلی شاه را ملاقات کردم و به اظهار مطالب چند که مکتون خاطر بود پرداختم. بعد از انجاح آنها معاودت کردم و در یوم دویم ماه مبارک رمضان این سال از دار الخلافه به گلپایگان معاودت نمودم و باز به جمع و تألیف کتاب مطلع الأنوار پرداختم.

و از جمله وقایع این سال این بود که در شهر شوال این سال در کازرون زلزله عظیمی اتفاق افتاد. شنیدم که زلزله به حدی شدید بود که زمین شکافته می‌شد و مردم به شکاف زمین فرو می‌رفتند - والعهدة علی الراوی - و بعد از آن در شیراز زلزله عظیمی واقع شد و خلق بسیاری در این شهر به هلاکت رسیدند و بازار وکیل که آن را کریم خان زند در عهد سلطنت خود ساخته بود خراب شد، و مزار شاه چراغ که مبالغه خطیر در آن خرج شده بود نیز خراب شد، و مزار امام زاده دیگر نیز خراب شد. القصه خرابی عظیم به آن شهر راه یافته است؛ خدا به اصلاح بیاورد امور را.

و در ماه ذی حجة الحرام جمعی از شیراز وارد شدند و گفتند که: در شیراز کسی مسکن ندارد و همه اهل شیراز در بیرون شیراز خیمه زده‌اند و نشسته‌اند و جرأت نمی‌کنند که داخل شهر شوند! و این واقعه در نزد طلوع آفتاب یوم جمعه بیست و هفتم شوال اتفاق افتاد و تا چاشت روز باقی ماند و مردم همه قرآن‌ها بر سر دست گرفته دعا

وراه‌ها مسدود گردید و خرابی بسیار در طهران و قم و گلپایگان و سایر بلاد واسط عراق عجم واقع شد. حتی این که از ثقات شنیدم که تقریباً نصف دار الخلافه طهران از بازار و عمارات عالیہ خراب شد و بسیاری از اهالی آن بلده خیمه‌ها بر پا کردند در فضای عمارات و در زیر خیمه‌ها به سر می‌بردند.

و از وقایع این سال این بود که در روز هفدهم ماه مبارک رمضان در کرمانشاهان تگرگی بارید هر یک به قدر تخم مرغی، و از ثقه‌ای مسموع شد که گفت: من حاضر بودم دو دانه از آنها را کشیدند به وزن چهل مثقال بود.

و از وقایع این سال این بود که در منتصف شهر شوال المکرم در شبی از شب‌ها رعد و برق شدیدی در دار الخلافه طهران واقع شد و تگرگ و باران عظیمی باریدن گرفت به حدی که گویا سیل از آسمان به زیر می‌آمد و از آن تگرگ و باران سیلابی از جانب شمیران برخواست و روی به دار الخلافه آمد و بر خندق دار الخلافه ریخت و خندق را تا عمق چنین پر کرد و از سمت دروازه قزوین از سر خندق در گردید و چند باب دکان که در آن حوالی بود خراب کرد و به جانب امامزاده عبدالعظیم رفت و داخل آن ده شد و به سمت شرقی آن که گودتر بود میل کرد و آن سمت ده را از بن برکنند که آثاری از آن باقی نگذاشت، و از بعض دیگر شنیدم که سیلاب از دروازه شاه

می‌کردند، و به روایتی دو هزار نفر و به روایتی دیگر هفت هزار نفر هلاک شدند. از ثقه‌ای شنیدم که در این واقعه آسیبی به خانه شیخ حسن نام که از فضایی آن دیار بود راه نیافت و همچنین خانه دیگر که از سیدی عزیز بود.

و از وقایع این سال این بود که در یوم سیزدهم ذی حجه الحرام مطابق درجه هیجدهم اسد در گلپایگان ابری پیدا شد و رعد و برق، بسیاری شد و بارش عظیمی شد و شنیدم که سه نفر را برق زد: یکی بر ران و پای او زد که سیاه شد، دیگری را بر بناگوش زد که زلفش را سوزانید و بُرد، و دیگری را بر شکم زد و شکم او را اذیت رسانید. و از آن بارش سیل عظیمی برخواست و بسیاری از مزارع و قری را آب برد و در اطراف کاشان و نظنز و کمره و سایر مواضع عراق خرابی بسیاری رسید.

و در یوم دوم محرم الحرام سنه ۱۲۴۰ - هزار و دویست و چهل - در شیراز زلزله عظیمی دوباره شد، و در این ماه در کرمان زلزله عظیمی شد که عمارات بسیاری از کرمان خراب شد.

و از واردات این سال این بود که در یوم بیست و ششم صفر المظفر بتقریبانی چند عازم سفر دار الخلافه طهران شدم و مدت پنج ماه تقریباً آن سفر بطول انجامید و روز دوشنبه بیست و سیم رجب المرجب بعد از معاودت از آن سفر وارد گلپایگان شدم.

و از وقایع این سال این بود که زمستان سخت شد.

عبدالعظیم روی به آن قریه نهاد، والعهدة على الراوي.

[وقایع اتفاقیة سال ۱۲۴۱]

و از وقایع سنه ۱۲۴۱ - هزار و دویست و چهل و یک - این است که در ماه محرم این سال ستاره گیسو داری از جانب مشرق پیدا شده است که سرش به جانب مشرق و جنوب است و گیسویش به جانب شمال است؛ خدا به خیر و عافیت بگرداند. و از وقایع این سال این بود که در دار الخلافه طهران باروط (باروت) آتش گرفت و دکانین چند از بازار دار الخلافه به زور باروط خراب شد.

[سفر مؤلف به قم مقدسه]

و از واردات این سال این بود که به تقریباتی چند در یوم شنبه بیست و ششم شهر شوال المکرم از گلپایگان - که محل اقامه حقیر بود - رخت سفر بستم و به جانب دار الایمان قم روانه شدم و در یوم چهارشنبه غره ذی قعدة الحرام وارد دار الایمان قم شدم و در آن جا به مباحثه و درس پرداختم. طلاب آن سرزمین التماس کردند که منظومه را تمام کنم.

[اتمام جلد اول الغرة الجليلة]

پس شروع در اتمام آن کردم و در ماه شعبان این سال شروع کردم در نوشتن شرح منظومه که مسما است به الغرة الجليلة في شرح الدرّة البهية و در یوم دوشنبه بیست و ششم شهر ذی قعدة الحرام شرح قسم اول منظومه که متعلق است به الفاظ به اتمام رسید، پس شروع کردم در شرح قسم دوم که متعلق است به ادله شرعیه و اجتهاد و تقلید، و نظم و شرح در طی یکدیگر نوشته می شد تا آن که جمعی از دوستان قم که منظومه را استکتاب کرده بودند از حقیر استدعا کردند که اوقات را تماماً صرف نظم منظومه کنم و آن را به اتمام برسانم و ایشان انتساخت کنند بعد از آن متوجه نوشتن شرح شوم.

[اتمام نظم الدرۃ البهیة]

حقیر این استدعا را از ایشان پذیرفتم و شروع در نظم منظومه نمودم تا آن که - بحمد الله و حسن توفیق - در چاشتگاه یوم شنبه یازدهم شهر ربیع المولود سنه ۱۲۴۲ - هزار و دویست و چهل و دو - به اتمام رسید و عدد ابیات آن مطابق تاریخ سال اتفاق افتاد؛ الحمد لله رب العالمین. امیدوارم که خداوند عالم عمر و فرصت کرامت فرماید که شرح آن نیز به اتمام برسد؛ إله الحق آمین.

و از اتفاقات حسنه این سال این بود که گویا در ماه ذی قعدة شبی در خواب دیدم که در جوف خانه کعبه بودم و در آن جا مشغول نماز شدم و در بین نماز فکر می کردم که مصلی در میان خانه دو اعتبار دارد: به اعتباری رو به خانه کعبه ایستاده است و به اعتباری پشت به خانه کعبه ایستاده است، و به اعتبار اول مطیع است و به اعتبار ثانی عاصی است. آیا این نماز صحیح است یا فاسد؟ در این فکر بودم که از خواب بیدار شدم.

حکایت

در این سال در اوقاتی که در قم بودم از یکی از طلاب که اعتماد کاملی به وی داشتم شنیدم که یکی از سادات و فضلاء قم که از شاگردان مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی بود روزی در مجلس درس به مباحثه مبحث اجتماع امر و نهی قوانین اشتغال داشت که یکی از طلاب کزاز در مجلس سید حاضر گردید و در اثنای مباحثه سید اعتراض بر عبارت قوانین وارد آورد. سید جوابی از آن گفتند؛ باز آن طلبه اعتراض کرد و متقاعدتاً سخن به طول انجامید و آن طلبه از مجلس بیرون [رفت]. چون روز دیگر شد سید مذکور به مجلس درس حاضر شد احوال آن کزاز [را] پرسید. شاگردان گفتند: حاضر نیست، ندانستیم به کجا [رفت]؟ او را برای چه می خواهی؟ سید فرمود که: او را می خواهم [تا] جواب شافی به وی بگویم. آن گاه آن سید حکایت کرد که در این شب چون به خواب رفتم مرحوم میرزا ابوالقاسم را در خواب دیدم، با من خطاب عتاب آمیز فرمود که چرا دیروز گذاشتی که آن کزاز بر قوانین من بحث کند و جواب

شافی به وی [ندادی]؟ من از دهشت از خواب بیدار شدم و با خود قرار [گذاشتم] که در این روز اگر آن کزازی را ملاقات کنم، جواب شافی به وی بگویم، حیف که او امروز حاضر نیست.

[رویداد جنگ ایران و روس]

و از وقایع این سال این بود که جنگ عظیمی واقع شد میان پادشاه اسلام فتحعلی شاه قاجار و کفار روس در دو منزلی تغلیس و جمع بسیاری از ارس گرفتار غازیان شیر شکار شدند و جمع بسیاری از اهل اسلام نیز کشته تیران سگان خون آشام گردیدند و بسیاری هم از مسلمانان اسیر و دستگیر شدند و وهن عظیمی به مسلمانان خورد؛ خداوند عالم مجاهدین را درجات عالیّه بهشت کرامت فرماید. و این جنگ در یوم بیست و یکم شهر صفر المظفر این سال واقع شد و تفصیل این واقعه را در رساله شرح الأحوال ایراد کرده‌ام.

[بازگشت مؤلف به گلپایگان]

و در یوم جمعه شانزدهم ماه ربیع الثانی این سال از قم روانه گلپایگان شدم از راه محلات و کمره، و در روز جمعه بیست و سیم این ماه وارد گلپایگان شدم و در آن جا مشغول تدریس و نوشتن شرح منظومه شدم.

[وقایع اتفاقیه سال ۱۲۴۲]

و از وقایع این سال این بود که در اواخر ربیع الثانی شیخ عظیم القدر شیخ احمد احصائی (احسائی) صاحب شرح زیارت جامعه و دیگر کتب معتمده در راه مکه معظمه وفات یافت و روح کثیر الفتوحش به اعلیٰ علین شتافت^۱، و سبط محقق فهامه آقا محمد باقر بهبهانی اعنی سید عظیم الشان آقا سید محمد، مخدوم زاده امیر سید علی طباطبائی که مجتهد عظیم القدری بود و صاحب تصنیفات کثیره مثل وسائل العائره و مفاتیح الأحکام در اصول و إصلاح العمل و إكمال الإصلاح و غیر اینها از کتب نفیسه در فقه، در

۱. مشهور در تاریخ فوت شیخ احمد احسانی سال ۱۲۴۱ می‌باشد.

اوایل ماه جمادی الاولی در بلدة قزوین وفات یافت و روح کثیر الفتوحش به اعلیٰ علین شتافت.

[اتمام تألیف الغرة الجلیة]

و در وقت سحر شب جمعه بیست و نهم ماه جمادی الاولی از نوشتن مجلد اول از شرح منظومه که مسمی است به غرة جلیة فی شرح الدرة البهیة فارغ شدم و آن جلد تا اول ادله عقلیه است و تقریباً چهارده هزار بیت است.

[شروع در تألیف جامع الخیرات]

و در غرة جمادی الاولی شروع کردم در نوشتن رساله مسماه به جامع الخیرات فی شرح اسرار الصلوات^۱؛ خدا توفیق اتمام کرامت فرماید.

[سفر مؤلف به حج]

و از واردات این سال این بود که در ماه جمادی الثانیة مصمم سفر خیر اثر حج بیت الله الحرام شدم و در روز یکشنبه بیست و نهم ماه مذکور از گلپایگان - که محل هجرت فقیر است - بیرون آمدم و روز پنجشنبه چهارم رجب المرجب وارد دار السلطنة اصفهان شدم؛ خداوند عالم عاقبت امر سفر را به خیر بگرداند.

سالشمار زندگانی ملا علی آرانی

ولادت در آران.	۱۱۷۷
گذران کودکی و تعلیم قرآن و مقدمات در آران.	۱۱۷۸-۱۱۹۲
اتمام مقدمات و شروع به تألیف جواهر السنیة فی شرح العوامل المحسنة.	۱۱۹۲-۱۱۹۹
سفر به ورامین و بازگشت به آران.	۱۱۹۹-۱۲۰۱
تحصیل و تدریس در آران و اتمام شرح عوامل.	۱۲۰۱-۱۲۰۸
سفر به کربلا برای تحصیل و مراجعت به وطن و اقامه نماز جماعت و تدریس.	۱۲۰۹
تألیف کتاب معین المبتدی در منطق و رفتن به کاشان و سکونت در مدرسه عمادیه.	۱۲۱۳
سفر دوباره به عتبات عالیات و اقامه در کربلا و استفاده از محضر صاحب ریاض و سید محمد مجاهد.	۱۲۱۴
تألیف رساله قالعة الشبهة و آغاز تألیف ینایع الأصول، و تألیف رساله العجالة الحاترية و رساله الفوائد الصادقية.	۱۲۱۴-۱۲۱۶
فراغ از تحصیل و بازگشت به آران بعد از حمله و هابیها به کربلا.	۱۲۱۶
سفر به نراق و استفاده از محضر ملا احمد نراقی و آغاز نگارش المقاصد المهمة و اجازة محقق نراقی به وی و تألیف فصل الخطاب.	۱۲۱۷
سفر دوباره مؤلف به نراق و ادامه تألیف المقاصد المهمة، و سفر دیگر به عتبات عالیات و بازگشت به آران.	۱۲۱۸

- ۱۲۱۹ سفر وی به گلپایگان و سکونت در روستای کنجد جان و بازگشت به آران.
- ۱۲۲۰ تألیف رساله تبصرة العاقد.
- ۱۲۲۱ بازگشت مؤلف به قریه کنجد جان و ادامه تدریس و تألیف.
- ۱۲۲۲ اتمام قسم اول از المقاصد المهمة و شروع به ملخص نمودن این کتاب به نام مناهل الشوارد.
- ۱۲۲۴ اتمام تألیف مناهل الشوارد و بازگشت به آران و اتمام فهرست کتاب المقاصد المهمة.
- ۱۲۲۶ تألیف الدرّة البهیة والبهجة المرضیة ورسالة الخلاصة الحسنة و شروع به تألیف معادن المسائل الشرعیة و منبع الأحكام الشرعیة.
- ۱۲۲۹ رفتن به گلپایگان به درخواست عباس خان گلپایگانی و تولیت مدرسه علمیه.
- ۱۲۳۱ ادامه تألیف العدة الإلهیة و جلد اول از قسم دوم المقاصد المهمة.
- ۱۲۳۴ اراده وی در سفر به مشهد مقدس رضوی علیه السلام و ماندگاری اش در اصفهان و آغاز تألیف رساله تحفة الأخیار و بازگشت به گلپایگان.
- ۱۲۳۵ آغاز نگارش تلخیص العدة و تألیف رساله مصالحه حق الرجوع فی العدة الرجعیة و رساله میزان الأعمال.
- ۱۲۳۶ سفر به مشهد رضوی علیه السلام و بازگشت به گلپایگان و اتمام تألیف جلد اول از قسم دوم المقاصد المهمة و اتمام تألیف تحفة الأخیار و تألیف کتاب حرز الداعی و نجاح الساعی.
- ۱۲۳۷ ادامه تألیف العدة الإلهیة و ادامه تألیف جلد دوم از قسم ثانی المقاصد المهمة.
- ۱۲۳۸ اتمام تألیف جلد دوم از قسم ثانی المقاصد المهمة، و العدة الإلهیة، و تلخیص العدة و ادامه تألیف مطلع الأتوار و مسافرت وی به سلطان آباد اراك.

- ۱۲۳۹ بازگشت وی به گلپایگان و ادامه تألیف مطلع الانوار و سفر وی
به دارالخلافة تهران و بازگشتش به گلپایگان.
- ۱۲۴۱ سفر مؤلف به قم و آغاز تألیف الفرة الجلیة.
- ۱۲۴۲ اتمام نظم الدرة البهیة در قم و بازگشت وی به گلپایگان و اتمام
جلد اول الفرة الجلیة و آغاز تألیف جامع الخیرات و آغاز سفر به
بیت الله الحرام.